

لانچرهای اقتصادی را اعزام کنید

کوروش تیموری فر

در طول سال گذشته، حساس‌ترین روزها، و حیاتی‌ترین وقایع در عمر جمهوری اسلامی ایران را تجربه کردیم. هیچگاه درگیر چنین تهدید وجودی نبوده‌ایم؛ و هنوز سایه آن بر فراز سر کشور، مردم، و حکومت سنگینی می‌کند. علیرغم تلاش رسانه‌های امپریالیستی برای جداسازی این اجزا از یکدیگر، حکم تاریخ، اینان را درهم تنیده است.

زخم کهنه

از فردای انقلاب ۵۷، با توجه به ضربه مهلکی که بر یکی از بزرگترین پایگاه‌های سیاسی، اقتصادی، و نظامی امپریالیسم در منطقه غرب آسیا وارد شده بود، او به دنبال بازیافت و احیای موقعیت خود، و برقراری مجدد نظم مدل آمریکایی بوده است. او با تقویت نقش خود در خرد کشورهای اطراف ایران، و احداث پایگاه‌های نظامی، ایران را تقریباً در محاصره کامل قرار داد. با انواع ترورها، توطئه‌ها، تحریم‌ها و جنگ اقتصادی، تهاجم و جنگ رسانه‌ای و فرهنگی، راه‌اندازی جنگ خانمان‌برانداز ۸ ساله، نفوذ و مداخله سیاسی و امنیتی، حملات سایبری، تقویت طبقات اجتماعی حامی خود و خلق افشار نوینی در عرصه اقتصاد و اجتماع که مکمل تأثیربخشی تحریم‌ها بودند، و هر ابزار ممکن دیگر، به دنبال «رژیم پنج» بوده است. به گفته تمام رؤسای جمهور آمریکا پس از انقلاب ۵۷، همواره همه گزینه‌های متنوع -از جمله حمله نظامی- روی میز بوده است.

از آنجا که انقلاب‌های ایران در ۱۳۰ سال گذشته، مشوق و پیشگام بیداری نه تنها غرب آسیا، بلکه قاره بوده است، مدیریت بحران انقلاب ایران برای امپریالیسم، به معنای ضرورت مدیریت بحران منطقه‌ای بود. می‌بایست با تمامی نیروهای برخاسته نوین -که در پروپاگاندای امپریالیستی، «نیروهای نیابتی ایران» نامیده می‌شوند- مقابله می‌کرد. این دردسر تازه، منابع زیادی را صرف می‌کرد. اما فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و حذف حمایت انترناسیونالیستی، موانع جدی و غیرقابل عبوری در راه توسعه مستقل کشورهای جنوب جهانی - و از جمله ایران- ایجاد کرد. فرصت بی‌ظنری برای امپریالیسم فراهم شد تا نظم نوین بین‌المللی (جهان تک قطبی) را مستقر سازد. همه دورنماهای رهایی غرب آسیا کدر شد. ظرف مدت بیست

سال پس از فروپاشی، کشورهای بسیاری در جهان (به استثنای معدودی)، یکی پس از دیگری، داوطلبانه یا به اجبار، تسلیم نظم نوین شدند. اما ایران جان‌سختی به خرج می‌داد. هرچند شاهد برخی اقدامات آشتی‌جویانه از سوی ایران در دهه ۹۰ قرن گذشته و اوایل قرن جدید بودیم، اما امپریالیسم، تسلیم بدون قید و شرط ایران را می‌خواست. امری که محال می‌نمود. به این ترتیب، همزمان با حمله نظامی آمریکا به افغانستان، عراق، یمن، سومالی، سودان، و طراحی حمله به سوریه و لیبی، زمزمه حمله نظامی به ایران اوج گرفت. بخاطر داریم که سیمور هرش، مفسر نظامی ارشد آمریکا، در اواخر فروردین ۱۳۸۵، طی گزارشی در مجله نیویورکر پرده از برنامه ریزی دولت آمریکا، برای حمله به ایران برداشت. این خبر، اوج برنامه‌ریزی‌های آمریکا برای دستکاری روانی جامعه ایران، و تشدید فعالیت تسلیم‌طلبان برای دوری از خط مشی ضدامپریالیستی حاکم بود. ایران به مثابه یک واحد ژئوپلتیک، بزرگتر از آن بود که با حمله هوایی تسلیم شود. امکان حمله زمینی نیز بدلیل فراتر بودن از مقدرات امپریالیسم در آن موقعیت، وجود نداشت. بنابراین روش‌های دیگر، به موازات تهدید نظامی، سخت فعال شدند. در آن سال (۲۰۰۶) هنوز روسیه پوتین، در حال بازیابی خود از فاجعه دوران یلتسین بود و حتی تلاش می‌کرد برای ایجاد چتر حفاظتی، به عضویت ناتو درآید. چین نیز بنا به سیاست کهن خود و جایگاه اقتصادی‌اش، موقعیت را برای حضور فعال در عرصه دیپلماسی بین‌المللی، مناسب نمی‌دید. به عبارتی، مقدمات اولیه گذار به جهان چندقطبی فراهم نبود. در این شرایط، امپریالیسم حداکثر استفاده از ابزارهای «نظم» مورد نظر خود -مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد- را برد، و بطور روزافزونی ایران را تحت فشارهای شدید قرار داد و منزوی کرد.

در رأس این ابزارها، تحریم‌های سخت و همه‌جانبه بودند، که هنوز هم فعالند. این تحریم‌ها برای یک کشور در حال رشد، که مدل توسعه مورد نظر امپریالیسم را الگوی خود قرار نداده باشد، مرگبارند. همانگونه که قبلاً در مقالات مختلف مجله دانش و امید نشان داده‌ایم، تحریم‌ها برای به‌زانو درآوردن -یا بنا به اصطلاح نیکسون، «به ضجه درآوردن»- اقتصاد طراحی می‌شوند تا متعاقباً کشور مورد نظر را به تسلیم وادارند. بویژه نظر شما را به مقاله «تحریم: پاسخ نافرمانی» در شماره تیرماه ۱۴۰۲، که به معرفی کتاب «هنر تحریم‌ها» نوشته ریچارد نفیو، طراح اصلی تحریم علیه ایران در دولت اوباما اختصاص یافته بود، جلب می‌کنیم. در آنجا، عبارتی از مجله فارین/افرز ارگان شورای روابط خارجی آمریکا نقل کردیم: «پس از

فروپاشی سوسیالیسم واقعی، در جهانی که به سرکردگی ایالات متحده، یک‌دست شده است، تحریم یک سلاح نابودکننده توده‌ای بسیار عالی‌است. این سلاح که رسماً به کار گرفته شد تا پیشاپیش از دستیابی صدام حسین به سلاح کشتار جمعی جلوگیری کند، در سال‌های پس از جنگ سرد، برای عراق، نسبت به کلیه سلاح‌های کشتار جمعی در تاریخ، مرگ بیشتری به همراه داشت.»

این سیاست در مورد ایران هم عیناً به کار گرفته شد. ایجاد توهم احتمال دستیابی ایران به سلاح اتمی، دست‌مایه تحریم‌های کمرشکن قرار گرفت. گزارش‌های متعدد سازمان سیا، حاکی از عدم وجود نشانه‌ای برای حرکت ایران به سمت ساخت سلاح اتمی بوده است. اما بهانه، بهانه است و نیازی به اثبات ندارد.

کاسه صبر لبریز می‌شود

در سال ۲۰۱۴ شبه جزیره کریمه به روسیه ملحق شد و تعداد تحریم‌های امپریالیسم علیه آن کشور، همه رکوردهای قبلی تحریم علیه یک کشور را شکست. مذاکرات برجام پیش رفت. امضای برجام توسط آمریکا، با امید جداسازی جبهه در حال تشکیل کشورهای ضدامپریالیست یا ناهم‌سو با آمریکا شکل گرفت. در عین حال، احتمال کُند کردن لبه‌های تیز ضد آمریکایی، از طریق تقویت پایگاه‌های اقتصادی-اجتماعی متمایل به نزدیکی به آمریکا در ایران نیز افزایش می‌یافت. اما مجموعه عواملی که برشماری آنها از حوصله این مقاله خارج است، این امیدها را نقش بر آب کرد. فقط یکی از آنها به این متن نزدیک است، و آن انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری در پایان سال ۲۰۱۶، به دلیل شکست سیاست «گلوبالیسم» (جهانی‌سازی) است. با انتخاب او، رویارویی نیروها در سطح جهان تشدید شد. با پیشرفت صلح‌آمیز جبهه نیروهای مخالف امپریالیسم، ترویج نظامی‌گری در مناسبات جهانی در دستور کار امپریالیسم قرار گرفت. شکست مفتضحانه آمریکا در افغانستان، و ضرورت تداوم سود مجتمع سنتی-نظامی-مالی، روسیه را مجبور به دخالت نظامی در اوکراین، به‌منظور ممانعت از توسعه ناتو کرد.

در فضای جنگی، پایگاه اصلی آمریکا در غرب آسیا-اسرائیل-فعال شد و با همکاری دیگر اعضای ناتو، سوریه را به داعش سپردند. آنگاه نوبت حذف تک تک نیروهای جبهه مقاومت

غرب آسیا رسید. خیزش ۷ اکتبر، خیزش سهمگین خلق فلسطین، نیروی تازه‌ای به جنبش مردمان منطقه بخشید. این خیزش، همراه با گرایش روزافزون ملت‌ها به سهم‌گیری در شکل‌بندی جدید جهان چند قطبی، در کنار بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری جهانی، امپریالیسم فرتوت را واداشت تا تمام نیروهایش را برای کند کردن سیر افول خود به‌کار گیرد. بی‌اعتمادی روزافزون به توانایی امپریالیسم در حفظ نظم مستقر، و کاهش نیروی جاذبه برای نگاه‌داشت اقدار خود در مدار نزدیک، نیروهای گریز از مرکز را تقویت می‌کند. جذابیت مدل‌های جدید توسعه، خلق‌های بسیاری را در جهان -و از جمله منطقه غرب آسیا- به اندیشه و اقدام واداشته است. در این شرایط، انتخاب مجدد ترامپ، مناسب‌ترین گزینه برای نمایش «عربانی پادشاه» بود. این دلال فاسد، مأموریت یافته تا مانع زوال امپریالیسم گردد، اما آن‌را تسریع می‌کند.

برآیند اندیشه‌ها در اتاق‌های فکر هسته مجتمعات نظامی-صنعتی-مالی، آنست که مدل راهبردی اوباما برای سربراه کردن ایران، به نتیجه دلخواه نخواهد رسید. ضربات تاکتیکی سنگین به نیروهای محور مقاومت غرب آسیا، تأثیر کاهنده‌ای بر گفتمان مقاومت نداشت. این گفتمان دست و پای امپریالیسم و صهیونیسم را در جهت تسلط بی‌چون‌وچرا، بسته است. پیمان «تاریخی» ابراهیم در نطفه خفه شده است. پایگاه‌های منطقه‌ای شدیداً تحت فشار قرار گرفته‌اند. پناهگاه به‌ظاهر امن پایگاه‌ها، در جنوب خلیج فارس، و اردن، می‌بایست خلأ دیگر پایگاه‌ها در عراق را پر کنند. تنها پایگاه نظامی آمریکا در اربیل نیز تا پایان شهریورماه برقرار خواهد ماند. ضروری است که به هر وسیله ممکن، روند تقویت پترودولار احیا شود. خرده کشورهای نفت‌خیز منطقه که با فواصل متفاوتی نسبت به مرکز، در مدار امپریالیستی قرار دارند، انرژی مورد نیاز هسته امپریالیستی را صادر کنند و سود آن‌را مجدداً در بازار سرمایه آمریکا به جریان بیندازند. نقش فزاینده ایران در ترتیبات منطقه‌ای، خروجش از انزوای نسبی دهه قبل، و پافشاری‌اش بر رهبری مقاومت منطقه‌ای، مانع جدی اطمینان سرمایه‌های امپریالیستی است. در چنین شرایطی، ادامه منطقی جنگ تعرفه‌های ترامپ، جنگ گرم در داغ‌ترین کانون بحران سیاسی امپریالیسم است. کاسه صبر هیئت حاکمه آمریکا لبریز شده و آخرین گزینه را انتخاب کرده است.

شکست استراتژیک

صرف نظر از پرده‌های نمایش اجرا شده از آغاز دور دوم ریاست جمهوری ترامپ، او و ناو جنگی منطقه‌ای‌اش -رژیم صهیونیستی- دو بار، و هر بار غافلگیرانه، دست به حملات وسیع به ایران زدند. ضربات مهلکی بر ساختار سیاسی-نظامی ایران وارد شد. اما مقاومت، به طرز حیرت‌آوری مانع دستیابی ارتش‌های جهنمی به اهداف خود گردید. نقشه‌ها بر هم خورد. این مقاومت و واداشتن دشمن به عقب‌نشینی، در تاریخ جنگ‌های معاصر آمریکا در پنجاه سال گذشته بی‌سابقه است. این مهم، از طریق سازوکار هوشمندانه نظامی، دوران‌دیشی استراتژیک سیاسی-نظامی برای یک جنگ نامتقارن، سازمان پیشرفته نیروهای درگیر، و کمک‌های پنهان دقیق، سریع، و مؤثر متحدان راهبردی ایران ممکن شده است. در جنگ ۴۰ روزه، دشمن انتقام شکست خود در جنگ ۱۲ روزه را از رهبر ایران گرفت و او را به شهادت رساند. رهبر جمهوری اسلامی، معمار محور مقاومت بود. این معمار، نقش مرکزی در ایجاد ساختار مقاومت داشت. تصور احمقانه آنان در دستیابی به پیروزی سریع از طریق حذف سر نظام، بزودی محو شد.

ترامپ، ناتوان از بسیج همه نیروهای خود به دلیل گستردگی بیش از حد توان نظامی در سطح کره زمین، مجبور شد تا تنفسی را اعلام کند. توازن قوا پس از ۴۰ روز جنگ بی‌امان، چه در عرصه نظامی و چه در عرصه سیاسی-ژئوپلتیک، چنان به ضررش بر هم خورده بود که او را واداشت تا یادداشت تفاهم خفت‌باری را امضا کند. او تأیید کرد که این جنگ، نه تنها دستاوردی برایش نداشته است، بلکه متعهد شد که همه تحریم‌ها علیه ایران را ساقط کند. یعنی نقطه پایانی بر استفاده از سلاح قدیمی و مؤثر تحریم بگذارد. علاوه بر آن، مجبور شد بپذیرد که پاتک جکهوری اسلامی در کنترل تنگه هرمز، مؤثر بوده و گرفتاری تازه‌ای برای او خلق کرده است.

ضربه ژئوپلتیک در همان بند اول یادداشت تفاهم بر او وارد شد. او رسماً یک پارچگی مقاومت منطقه‌ای علیه خود را پذیرفت. او تأیید کرد که سیاست درست، همانا هم‌سویی همه نیروهای منطقه در جهت تنظیم مجدد پروتکل روابط بین خلق‌های منطقه، و درست در جهت خلاف خواست اوست.

امضای این تفاهم‌نامه، ارکان سیاست دولت ترامپ را به لرزه درآورد. شکاف درون هیئت حاکمهٔ امپریالیستی را تعمیق کرد. سندی به دست جمهوری اسلامی داد و این امکان را به بخشید تا به جایگاه بالاتری در روند جنگ-مذاکره دست یابد. در یک کلام، آمریکا پذیرفت که در موقعیت آچمز قرار گرفته است. نه توان پیروزی در عملیات نظامی را دارد، و نه ابتکار دستیابی به توافقی باب میل خود. تنها دستاورد او، بازی با نوسانات بازار بورس، از طریق اعلان متناوب جنگ و سازش؛ نابودی تمدن و توافق؛ و مرگ و زندگی است که صدها میلیارد دلار به جیب شخص او، دیگر برخورداران از رانت اطلاعاتی، و بازار سهام سرازیر می‌کند. این امر، ویژگی برجستهٔ سرمایهٔ موهومی را برملا می‌کند که علیرغم شعارهای ظاهراً ناسیونالیستی «ماگا»، منافع آنی‌اش را بر منافع ملی برتر می‌دارد. کار ترامپ به آن حد از دريوزی رسیده است که اعلام کرده دسترسی زود هنگام به فرسته‌های خود در پلتفرم «تروث سوشال» را ماهانه به صد هزار دلار می‌فروشد (ن.ک. گزارش یورونیوز تحت عنوان «کسب و کار، یا سوء استفاده از قدرت»)^۱.

تنها ناآگاهان سیاسی و تسلیم‌طلبان، انتظار وفای به عهد را از امپریالیسم دارند. همانگونه که در مقالهٔ «قانونی بودن بستن تنگهٔ هرمز» در شمارهٔ پیشین نشان دادیم، میزان پای‌بندی به تعهدات کاغذی، تنها به توازن قوا وابسته است. اما همین توازن قوا، در همان فاز اول مذاکرات، او را به اعتراف به ناتوانی در اخذ تعهد کاغذی از طرف ایرانی خود واداشته است.

امان از رادیکال‌نماها

برخی گرایش‌های افراطی در داخل ایران، دانسته یا نادانسته، با طرح شعار «جنگ‌های دائمی»، خواهان «جنگ، جنگ، جنگ، تا پیروزی» هستند. این کوتاه‌بینان، از این طریق، خواهان بر باد دادن دستاوردهای جنگ ۴۰ روزه‌اند همین‌جا روشن کنیم که تسلیم‌طلبان، نیروهای مقاومت را «جنگ‌طلب» می‌نامند. نگارنده، حساب خود را از آنان جدا کرده و این‌گونه تلقی می‌کند که جنگ‌طلبان آنانی هستند که ارزش تثبیت دستاورد نظامی در یک فرایند سیاسی را نمی‌فهمند، و پیروزی را تنها در نابودی نظامی دشمنان می‌بینند. پیروزی نهایی نظامی بر ارتش آمریکا، که بودجهٔ نظامی بیش از صد برابر ایران، توان تخریبی غیراتمی بیش از صد

^۱ <https://parsi.euronews.com/2026/08/02/truth-social-sells-early-access-trump-posts-100k-aug-2026>

برابر ایران، تولید ناخالص داخلی بیش از ۷۰ برابر ایران، و تملک بیش از ۷۵۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان را دارد، یاهو است. هیچ عقل سلیمی در جهان، به دنبال پیروزی نظامی بر آمریکا نبوده و نیست. این، تنها تصور خود اوست که می‌تواند با اعمال قدرت از طریق پایگاه‌های نظامی و قدرت دلار، جهان را زیر نگین انگشتر داشته باشد. حداکثر توان نظامی ما، تخریب برخی پایگاه‌های نظامی در دسترس (بنا بر ارقام اعلامی، ۱۷ پایگاه) و ایجاد اختلال در سازوکار ضروری او برای برتری استراتژیک در نبرد منطقه‌ای محدود است. ما این امکان را بخوبی شناختیم و از آن بهره برده و می‌بریم.

اگر حافظهٔ اینان یاری نمی‌کند تا به‌خاطر بیاورند که شعار «جنگ، جنگ، تا پیروزی» چه خسارات عظیمی به زیرساخت‌های ایران وارد کرد، چه منابعی را هدر داد (و از این طریق بر سرنوشت آتی مملکت چه تأثیری به‌جای نهاد)، این کلیپ ۵ دقیقه‌ای از خاطرات شهید سرلشکر محمد باقری، رئیس ستاد نیروهای مسلح را ببینند:

<https://www.aparat.com/v/vnvd6l>

ایشان به تضعیف توان نظامی ایران از حدود سال‌های ۱۳۶۳ به بعد اشاره می‌کند. ایران امکان تداوم جنگ پیروزمندانه را از دست داده بود.

کسانی که تفاهم‌نامه اسلام آباد را «تسلیم‌نامه» می‌بینند، نگاهی به قطع‌نامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت بیندازند و مضمون‌ها را مقایسه کنند. پس از دو پیروزی مهم ایران در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس، روز ۱۰ تیرماه ۱۳۶۱، ارتش عراق از ایران خارج شد. روز ۲۱ تیر، قطع‌نامهٔ ۵۱۴ شورای امنیت تصویب شد که خواهان آتش‌بس، خاتمهٔ عملیات نظامی، و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شدهٔ بین‌المللی بود. ایران آن را نپذیرفت تا ۶ سال بعد که قطع‌نامهٔ ۵۹۸ پذیرفته شد. خسارات وارده به ایران در طول این مدت، بسیار سنگین و در برخی حوزه‌ها، جبران ناپذیر بود.

راز پیروزی نهایی بر امپریالیسم، قطع شریان‌های حیاتی ارتزاق او از طریق انتقال «ارزش» از جنوب جهانی به هستهٔ امپریالیستی است. آنگاه قطع این شریان‌ها، نیروی عظیم نظامی او را تبدیل به زائده‌ای انگلی خواهد ساخت. این زائده، تنها مشغول بلعیدن ارزش نامولد شده، و باری خواهد بود بر دوش امپریالیسم مسلط. در آن زمان، خود مجبور به کاهش بار این زائده

انگلی خواهد شد. نقش مؤثر بودجهٔ سنگین نظامی در کاهش اقتدار اقتصادی، تجربهٔ سقوط امپراتوری‌های قدرتمند در پانصد سال گذشته است.

ناخشنودان ناآگاه (سهام آگاهان را که موظف به طرح شعارهای دست‌نیافتنی برای تهی کردن ظرف کامیابی نظامی ایران هستند، جدا می‌کنیم) به دو نقطه ضعف - به‌زعم خود - در یادداشت تفاهم اشاره می‌کنند: (۱) عهدشکنی از پیش مقدرِ امپریالیسم؛ (۲) عدم دریافت خسارت و غرامت.

در مورد اول بطور کلی باید گفت تاریخ امپریالیسم با عهدشکنی عجین است. ما ایرانیان تجارب فراوانی در این زمینه، حداقل از دویست سال گذشته داشته‌ایم. حتی دوستان آمریکا در میان امپریالیست‌های درجه دو نیز از این عهدشکنی‌ها نصیب برده‌اند؛ از نقض پیمان‌های *نفثا و ترنس پاسیفیک* و *ترنس آتلانتیک* گرفته تا پیمان *آکوس و غیره*. آمریکا پیمان را می‌بندد تا در آن‌زمان که صلاح بدانند، بشکنند. تنها به دو مورد عمده در تاریخ معاصر بسنده می‌کنیم:

الف) در ۲ اوت سال ۱۹۴۵، پس از شکست قطعی و تسلیم نازیسم، کنفرانسی در پوتسدام، بین سران متفقین (استالین، چرچیل، ترومن) برگزار شد. مهم‌ترین بند سند مصوب، شامل این محتوا بود: «در طول دوران اشغال آلمان، آن کشور به مثابه یک واحد اقتصادی تلقی می‌شود... و تحت یک سازوکار مرکزی اداره می‌گردد... نازیسم از صحنهٔ حیات عمومی آلمان حذف خواهد شد... تمام نهادهای نازیسم محو خواهند گردید... و خلع سلاح کامل و نازی‌زدایی نهایی باید اجرا شود». تمام اقدامات بعدی آمریکا در جهت خلاف این توافق‌نامه بود. نه اجازهٔ وحدت آلمان را داد، و نه منطقهٔ تحت کنترل خود (غرب آلمان) را نازی‌زدایی کرد؛ بلکه برعکس دانشمندان، کارمندان ارشد، افسران اس.اس، و خلاصه جنایتکاران هیتلری را به آمریکا برد تا به خدمت بگیرد، یا در کار خود در آلمان ابقا کرد. غرب آلمان تحت اشغال و فرمانداری آمریکا، مرکز توطئهٔ ضد شوروی در اروپا بود. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به مدت ۱۰ سال تلاش می‌کرد تا این توافق‌نامه اجرا شود. تازه آنگاه بود که قطعاً ناامید شد و به تقسیم آلمان رضایت داد.

ب) با گذشت ۲۲ سال از انقلاب ملی و دموکراتیک چین به رهبری حزب کمونیست، بالاخره آمریکا مجبور شد کشور جمهوری خلق چین را به رسمیت بشناسد. آمریکا مانع عضویت این

کشور در سازمان ملل متحد بود. در آن زمان تنها ۲٪ از جمعیت ۹۰۰ میلیون نفری چین، در جزیره فرمز (تایوان) زندگی می کردند. بدیهی بود که عضویت جمهوری خلق چین در سازمان ملل، به معنای اخراج دولت «چین ملی» (حکومت کومین تانگ در فرمز اشغالی) از سازمان ملل متحد و تمام سازمان ها و نهادهای ذیربط خواهد شد. بنابراین از سال ۱۹۷۱ به بعد، تنها یک کشور به نام چین، رسماً وجود دارد. دولت چین، از دولت آمریکا به مثابه پشتیبان تایوان، درخواست تضمین کرد که روابط رسمی خود را با دولت تایوان قطع کند، کمک های نظامی خود را به آن کشور متوقف سازد، و هیچگاه دولت تایوان را تبدیل به ابزاری علیه چین نکند. ریچارد نیکسون در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۷۲، بیانیه شانگهای را با این متن امضا کرد: «ایالات متحده تصدیق می کند که تمامی چینی های دو سوی تنگه تایوان، بر این باورند که تنها یک چین وجود دارد و تایوان بخشی از چین است. دولت ایالات متحده، این موضع را به چالش نمی کشد و تدریجاً تمام نیروهای نظامی خود را از تایوان خارج خواهد کرد».

در فاز بعدی تعهد آمریکا، در تاریخ اول ژانویه ۱۹۷۹، جیمی کارتر در سند رسمی «تثبیت روابط رسمی دو کشور» چنین متعهد شد: «ایالات متحده آمریکا، دولت جمهوری خلق چین را به عنوان تنها دولت قانونی چین به رسمیت می شناسد. در این چارچوب، مردم ایالات متحده، تنها روابط غیر رسمی تجاری و فرهنگی را با مردم تایوان حفظ خواهند کرد». او حتی اجازه نیافت عبارت «دولت تایوان» را در این متن به کار گیرد.

برای سومین بار، ریگان در ۱۷ اوت ۱۹۸۲ در سند «بیانیه مشترک در باره فروش تسلیحات ایالات متحده به تایوان» متعهد شد: «دولت ایالات متحده تکرار می کند که قصد ندارد سیاستی مبنی بر دو چین، یا یک چین-یک تایوان را دنبال کند... و متعهد می شود که فروش سلاح به تایوان، از نظر کمی و کیفی از سطح سال های پس از برقراری روابط با چین فراتر نرود و به تدریج کاهش یابد». اکنون می بینیم که اثری از پای بندی امپریالیسم به تعهدات خود، وجود ندارد. اما تکیه دولت چین به همین سه تعهد، موانعی را در راه همراه سازی اقمار آمریکا با خود علیه دولت چین ساخته است. چین حداکثر استفاده را از همین کاغذپاره ها می برد.

در مورد دومین ایراد ناخشنودان، باید گفت که خیال‌پردازی در باره دریافت خسارت و غرامت از یک طرف جنگ، که شکست نظامی نخورده، فرار نکرده، و نیروی قاهره او را مجبور به تسلیم نمی‌کند، تنها به معنای کوبیدن آب در هاون است. تکیه روی آن، تنها به درد گرفتن دست بالا برای امتیاز گیری، و یا جلب افکار عمومی جهانی برای حمایت از طرف مضروب (و در اینجا، ایران) می‌خورد. دولت آمریکا نه به کشور کره شمالی نابود شده در جنگ سه ساله ۱۹۵۰ غرامت پرداخت (و حتی تاکنون سند صلح را امضا نکرده و آن جنگ، تنها با آتش‌بس پایان یافته است)، و نه به کشور ویران شده ویتنام. جهان شاهد شکست ننگین نظامی آمریکا در آن جنگ بود. میلیون‌ها تن بمب بر سر آن کشور فرو ریخت، میلیون‌ها نفر را کشت، میلیون‌ها هکتار زمین را سوزاند. عاقبت با خواری هرچه تمام‌تر پا به فرار گذاشت. حتی یک دلار غرامت نپرداختند. در ماده ۲۱ صلح‌نامه پاریس، تنها به «کمک به بازسازی» اشاره شده است که شامل هیچ رقمی نیست. نیکسون بطور محرمانه متعهد شد که رقم ۳۲۵ میلیارد دلار کمک کند که هیچگاه محقق نشد. و تازه، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، و در دوران حاکمیت نظم تک‌قطبی جهانی مبتنی بر قوانین آمریکایی، دولت ویتنام مجبور شد وامی را که آمریکا به دولت ویتنام جنوبی تحت حمایت خود پرداخت کرده بود، به میزان ۱۴۶ میلیون دلار (بابت اصل و فرع) ظرف مدت ۲۰ سال، از ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۷ به‌تدریج بازپرداخت کند.

انحصارات آمریکایی نیز از پرداخت غرامت ناشی از جنایات خود مصونند. به‌عنوان نمونه می‌توان به شرکت یونیون کارباید اشاره کرد که سوء مدیریتش باعث انفجار مواد شیمیایی در سال ۱۹۸۴ در بوپال هند شد که در آن ماجرا، ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر کشته، و ۵۰۰ هزار نفر معلول مادام‌العمر شدند. تاکنون، فجایع زیست‌محیطی ناشی از سودورزی انحصارات امپریالیستی، باعث مرگ میلیون‌ها نفر شده است و عاملین آن‌ها، خسارت و غرامتی نپرداخته‌اند.

موشک اقتصادی

اینجا باید به این نکته مهم اشاره کرد که تنها ضامن وثیق برای حفظ دستاوردهای جنگ ۴۰ روزه و ادامه آن، حمایت مردم ایران است. به‌نظر می‌رسد که نیروهای خبیثی دست اندر کارند تا این حمایت رنگ ببازد. بازتاب تلاش این نیروها را در مصاحبه ۶ مرداد سخنگوی دولت

شاهد بودیم. در آن مصاحبه، ضمن آنکه سخنگو، تصریح کرد که «باید به این نکته توجه داشت که اساساً تحریم‌ها کشور را به سمت استفاده از تراستی‌ها سوق داد، این یکی از پیامدهای زیان‌بار تحریم بود که به اقتصاد و شفافیت آسیب جدی وارد کرد»، در پاسخ به پرسشی در مورد اقدامات دولت در کنترل لجام‌گسیختگی قیمت‌ها، بیان داشت: «ماده ۴۸ قانون برنامه هفتم توسعه، دولت را از قیمت گذاری روی کالاها (به استثنای نان و سوخت) منع کرده است». تو گویی هیچ جنگی رخ نداده، هیچ زیر ساختی تخریب نشده، هیچ صدمه‌ای به مردم وارد نشده، و هیچ اضطراری در کار نیست! همه چیز طبق برنامه پیش می‌رود، و البته برنامه را هم تراستی‌های ملعون می‌ریزند!

اکنون روشن شده است که محاصره اقتصادی، فشار سنگینی به صادرات ایران وارد کرده و می‌کند. قطع یا کاهش شدید درآمد ارزی برای اقتصادی که به واردات و دلار وابسته است، ویرانگر است. هیچ نمودی از حرکت هیچ‌یک از قوای سه‌گانه برای اخذ تصمیمات حیاتی در جهت تغییر سمت و سوی اقتصاد به سوی شرایط جنگی نمی‌بینیم. و این، تنها گام اول باید باشد. باید تمام منابع حیاتی درآمد ارزی، به زیر کنترل دولت درآید. باید فوراً به اقتصاد انقلابی قانون اساسی بازگشت. لحظه چنان خطر، و فرصت چنان تنگ است که تاریخ هیچ اهمالی را نمی‌پذیرد. به لحظات تهدید نهایی وجودی نزدیک می‌شویم.